Bodleian Libraries
UNIVERSITY OF OXFORD

This book is part of the collection held by the Bodleian Libraries and scanned by Google, Inc. for the Google Books Library Project.

For more information see:

http://www.bodleian.ox.ac.uk/dbooks

This work is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial-ShareAlike 2.0 UK: England & Wales (CC BY-NC-SA 2.0) licence.

ه م

همزاد - بمعنی هم سن

هم - بالفتح یکدیگر و مسلسل پیوسته

همدم - بمعنی موافق

همانا - بالفتح پنداری و بمعنی شاید نیز

همت - بالکسر قصد و آهنگ

همواره - بمعنی همیشه

ه ن

هنگامه - بالفتح جمع و مجمع مردم

هندسی - عالم علم هندسه

هندو - بالکسر بنده و غلام

ه و

هوا - آرزو کردن و دوست داشتن و نام عنصر

هوس بفتحتین دیوانه شدن عشق و دوست داشتن

هودج - بالفتح عماری

هول - بالفتح ترسانیدن

ه ی

هیئتی - عالم علم هیئت که از آن حقیقت افلاک دانند

هیچ - بمعنی معدوم

هیمان - بالفتح سرگشتگی و حیرانی

باب یای مثناة تحتانی

ی ا

یارب بمعنی پروردگار و فارسیان بمعنی آه و ناله استعمال کنند و نیز بمعنی تعجب و تاسف آید

یاره - دستوانه و طوق

یارستن بمعنی توانستن

یابشری ای مژده و شادمانی گفته

ی ع

یعقوبی کردن - کنایه از عاشقی کردن

ی ق

یقین - بی گمانی و مرگ

ی ک

یکی حرف سعادت الخ تا تمامی شعر مراد از یکی در مصرعهٔ اول مشتری و زهره عطارد که ستارگان سعد اند بود و در مصرعهٔ ثانی زحل و مریخ که نحس اند

یکسر - سراپا ای از سر تا قدم

یک تن - بمعنی یک شخص

یکایک - بمعنی ناگهان

یک فنی - مراد بی نظیر و کامل فن

ی م

یم - بمعنی دریا

یمانی - نسبت به یمن که شهریست

ی و

یوسف - بضم اول و ضم سین نام پیغمبر

خاتمهٔ تالیف و خاتمهٔ طبع

حمد الله ثم حمد الله که بندهٔ ضعف الخلائق تردامن سید ابن حسن از تالیف فرهنگ زلیخای جامی بماه صیام سنه ۱۲۹۹ھ مطابق سنه ۱۸۸۲ء فارغ شدم و بماه اگست سنه ۱۸۸۲ء در مطبع اودھ اخبار بمقام لکھنؤ از طبع برآمده آویزهٔ گوش روزگار گردید

قطعهٔ تاریخ طبع تالیف جلوهٔ فکر ارجمند سخنور نازک خیال منشی کنور چندی سہائے نہال خلف راجه جیالال بهادر گلشن لکھنوی

نهیم و نیک محضر سیدی ابن حسن نامی
که شور حلم و فضلش از زمین تا عرش اعلی شد
رقم فرمود فرهنگ زلیخا از پی مطبع
زحل مشکلات معنیش فرحت بدل باشد
زهی فرهنگ نو کز فیض او پر شد همه عالم
خهی تالیف خوش کاسباب توصیفش مهیا شد

نوشتم ای نهال این مصرع تاریخ طبع آن
عزیز مفرد حقا چه فرهنگ زلیخا شد

۱۸۸۲ء

باب واو

و ا

وادی - رود بار و خرابات

والا - بلند بحسب قدر و مرتبه

وام - بمعنی قرض

واویلا - بمعنی افسوس

وارد - شخصیکه پیش از کاروان آید و اسباب و رخت مهیا کند

و ب

وبال - بالفتح گرانی

و ت

وتر - بالفتح تار مزامیر

و ج

وجد - بالفتح عاشق و شیفته و اندوهگین شدن

و ح

وحشت - اندوه و رمیدگی

و ر

ورد - بالکسر پاره از خواندنی

ورق خوان وحی آسمانی - کنایه از مورخان

و ش

وش - بمعنی مانند

وشاق - بالضم خدمتگار درویشان

و ط

وطن - بفتحتین جای باش مردم

و ع

وعظ - بالفتح پند دادن

و ف

وفا - بمعنی وعده بجا آوردن و پیمان و عهد بسر بردن

وفق - موافق و سازوار

وفضه - بالفتح بمعنی ترکش

و ک

مکنون - پنهان و داشته شده

و ل

ولے - مخفف ولیکن

و ہ

وہ - بالفتح کلمه تحسین

وہم - بالفتح رفتن دل بسوے چیزی بی قصد آن

و ی

ویل - بالفتح بمعنی سختی

ویخ - بالفتح بمعنی زهی

ویس - بالکسر و یای مجهول و سین مهمله نام معشوقه که رامین بر و عاشق بود و بالفتح در عربی کلمه استخفار

ویران - بالکسر خراب غیر آباد

باب ہای ہوز

ہ ا

ہاله - دائره گرد اگرد ماه

ہامون - دامن دشت و زمین ہموار

ہائل - بمعنی ہولناک

ہای ہوی بمعنی شور و غوغای غمزدگان

ہ ج

ہجر بالفتح و ہجران - بالکسر جدائی

ہجوم - بالضم غلبه و ازدحام

ہ ذ

ہذا - اشاره بسوی ستاره

ہذیان - بفتحات سخنهای بیهوده گفتن

ہ ر

ہر درد را دوا یافتن - کنایه از خوش دل شدن بدرد و الم

ہر هفت کردن - زیب و آرایش کردن

ہ ل

ہلا - بالفتح کلمه تنبیه بمعنی در غلانیدن

ن ژ

نژاد - بالفتح بمعنی اصل

نژند - بالفتح خوار و سرگشته

ن س

نسر - بالفتح کرگس طائری

نسر طائر - نام ستاره

نسر واقع - نام ستاره

نسخ - بالفتح زائل کردن

نسیم - باد نرم اول روز

نسیه - بالکسر فراموشی و بالفتح مهلت

ن ش

نشاط - بالفتح شادمانی نمودن

نشایند - ای سزاوار نیستند

نشو - برآمدن

نشیمن - بکسر تین جای نشستن

ن ص

نصاب - بالکسر مراد مال و زر

ن ط

نطع - بالفتح و بالکسر بساط و گلیم

نطق - بالضم سخن گفتن

ن ظ

نظار - بمعنی نگرندگان

نظم - بهم پیوستن و آراستن و پیراستن

ن غ

نغوله - بالفتح و ضم ثانی بمعنی زلف

ن ف

نفس - بفتحتین دم

نفس زن - کنایه از صاحبدم و جاندار

نفیر - بمعنی آواز و فریاد

نفاق - بالکسر دورنگی کردن

نفائس - جمع نفیس بمعنی گرانمایه

نفور - بالفتح رمنده

نفخه - بالفتح بمعنی بوی

ن ق

نقاب - بالکسر و بند و روبند

نقشبندی - کنایه از خالق صانع

نقش دل - کنایه از یقین

ن ک

نکته - بالضم مراد سخن باریک

نکهت - بکاف تازی بوی دهان و مطلق بو

ن گ

نگار - بالکسر کنایه از محبوب

ن م

نم - بمعنی تر

نمونه - بضمتین نمودار کار

نمام - بمعنی سخن چین

نمیقه - بمعنی مکتوب

ن و

نوا - بالفتح هر نغمه و نام مقامی از موسیقی

نوبت - بالفتح نقاره و خیمه بزرگ و وقت

نوح - بالضم نام پیغمبر که بسیار نوحه میکرد

نواله - بالفتح یک لقمه و بالکسر تیر

نوال - بالفتح عطا و بخشش

نوباوه - هر چیز نو و میوه نورسیده خصوصاً

نوشین لعل - مراد لب شیرین

نون - کنایه از ابرو

نوی - بمعنی نو

نوش - چیز شیرین و تریاک و آب حیات

نوک دیده - کنایه از مژگان خوب

نوید - بالضم و کسر واو خوش و خبر خوش

نوای مخالف - کنایه از دشنام

ن ه

نهفتن - بالکسر و ضم ثانی پنهان کردن

نهال - بالکسر درخت نونشانده و نورسته

ن ی

نیرنگ - بالفتح و بالکسر مکر و حیله و افسون و سحر

نیلوفر - نام گلی معروف

نیارند - ای نتوانند

نیاری - ای نتوانی

نیل - بالکسر نام رود مصر

نیا - بالکسر مادر پدر و پدر مادر

ملالت - بالفتح بمعنی تنگ آمدن
ملاحت - نمکینی حسن

م م

ممر - بالفتح گذرگاه

م ن

منت - بالکسر و تشدید نون احسان
منبر - بالکسر جای بلند از چوب و گل
منظر - بالفتح جای افتادن نظر
هندی جهروکا
منند - بالفتح بمعنی صاحب چون هوشمند
منهل - بالفتح آبخور

منقار - بالکسر نوک مرغ

م و

مواسا - یاری کردن و غمخواری
موسم سرما و سردی با زمستان
کنایه از رفتن موسم
مؤذن - بانگ نماز کننده
مؤمنه - بالضم پوششی از قاقم
و امثال آن
موعده - بالفتح و کسر عین وعده کردن

م ه

مهر - بالکسر رحم و محبت

مهره - بالضم کنایه از رشک
مهد - بالفتح گاهواره و بمعنی گستردن
مه کنعان - کنایه از یوسف ع

م ی

میان - بالکسر کمر
مینا - بالکسر شیشه سبز و جوهر سبز
میغ - بالکسر ابر و سحاب
میل - بالکسر چوب سرمه کشی
میرزائی کشیدن - ناز برداری کردن
میندنه - بالکسر جای اذان گفتن
مین - بالفتح دروغ گفتن

باب نون

ن ا

ناف شب - کنایه از نصف شب
ناف هفته - کنایه از روز سه شنبه
ناف زمین - مراد کعبه معظمه
نامور ساختن - کنایه از نوشتن
ناقه - شتر ماده
ناموس - نام و ننگ و نام جبرئیل
نامی - بمعنی نامور
نایاب - ای نایافته
ناب - خالص بی آمیزش
نارپستان - زن پستان نوبرآمده

نامزد کردن - تعیین کردن
ناسازی - بی وضعی و مخالفت
نابهره - دون و فرومایه و نامهر او بزرگ
نارون - بالفتح واو درختی در ابالا است قد

ن ث

نثر - بالفتح پراگنده کردن
نثار - بالکسر افشاندن و پاشیدن
نثار - بالضم آنچه ریزند از هر چیز

ن ج

نجاح - بالفتح رستگاری و فیروزی
و روائی حاجت

ن خ

نخچیر - بمعنی شکار
نخوت - بالفتح بزرگی و ناز و تکبر

ن د

ندبه - بالضم نوحه و شیون
ندیم - هم صحبت و همنشین

ن ر

نرگس - گلی و کنایه از چشم
نرگس مست - کنایه از چشم محبوب

ن ز

نزهت - بالضم پاکیزگی و دوری از ناشتی خو

محنت - آزمایش و بلا
محنت سرا - کنایه از دنیا
محیط - بالضم در گیرنده و احاطه کننده

م د

مدخل - بالفتح و فتح خای معجمه بمعنی در آمدن
مُدخِل - بالضم و کسر خای معجمه بخیل و ممسک
مدار - بالفتح جای گردیدن و مرکز زمین
مدین - بالفتح شهری بر ساحل دریای مغرب

م ر

مرکز - میان چیزی و میان دایره
مرغ دست پرور - مرغی دست آشنا
مرجان - بالفتح هندی مونگا
مردمی - مروت و حلم و بزرگی
مُردن - مراد بیهوش شدن
مرز - بالفتح زمین زنده
مرحبا - بالفتح کلمه بمعنی فراخی و خوش باد

م س

مسمار - بالکسر بمعنی میخ
مسلم - بالضم باور داشته شده
مستوری - پوشیده شدن

م ش

مشت هوسناک - بالضم کنایه از جماعت قلیل و گروه انسان
مشتری - بالضم نام ستاره فلک ششم
مشهد - بالفتح جای حاضر شدن ملائکه و شهادت گاه
مُشعبِد - بالضم و کسر بای موحده بازیگر و حقه باز
مَشعَبَد - بالفتح بازی
مشک - مراد وجود تهی
مشاطه و ماشطه - زنی آرایندهٔ عروس

م ط

مطرح - بالفتح جای انداختن

م ع

معطر - خوشبودار
معیار - بالکسر آله درست کردن ترازو
معراج - بالکسر نردبان و قرب حق
معاذ الله - پناه بخدا
معنبر - خوشبودار و کنایه از سیاه رنگ
معنبر دام - کنایه از موهای سر
معنبر سائبان - کنایه از ابروان
معرض - بالفتح محل عرض
معلوم - در استعمال فارسی بمعنی مال و درم
معمار - بالکسر چیزیکه بدان عمارت کنند و عمارت کننده

م غ

مغاک - بالفتح و بالضم گوی عمیق در زمین

م ف

مفت - بالضم رایگان و بی مشقت
مفرش - بالفتح جامه دان
مفصل - مقابل مجمل

م ق

مقدم - بفتح میم از سفر یا جای باز آمدن
مُقوّس - کج و سرنگون پشت کوز کمان دار
مقنعه - بالکسر پوشش زنان و سرانداز
مُقرنس - بالضم عمارتی منقش

م ک

مکرم - بالضم و تشدید میم مفتوح تعظیم کرده شده
مکحل - سرمه دار

م ل

ملک - بفتحتین فرشته
ملالت - بالفتح بمعنی تنگ آمدن

معمار - پیمانه اندازه و بمعنی کردن از روی پیمانه

لال — بمعنی گنگ
لالہ — گل معروف
لالہ شراب — کنایہ از ذات پاک صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم

ل ب

لب را بشیر شستن — کنایہ از نوشانیدن شیر پستان
لباس — جامہ و پوشش
لبالب — پُر و مالال

ل ج

لجہ — بتشدید جیم دریا

ل ح

لحظہ — بالفتح یکبار نگاہ کردن بگوشۂ چشم

لحن — بالفتح آواز و آواز گردانیدن

ل خ

لخت لخت — پارہ پارہ

ل ط

لطف — بالضم نرمی تازگی در کار

ل ع

لعل — گوہری رخشان تشبیہ از لب معشوق
لعل خندان — کنایہ از لب
لعل می پرست — کنایہ از لب
لعبت — بضم بای موحدہ بازیچہ بازی کہ از جامہ سازند

ل ق

لقا — بالکسر دیدار و دیدن

لقاح — بالکسر بمعنی حاملہ شدن

ل م

لمعہ — بالفتح روشنی

ل و

لوح — بالفتح ہر چہ پہن باشد از چوب تختہ وغیرہ
لوح سیمین — کنایہ از جبین و پیشانی
لوز — بالفتح بادام
لوزینہ — حلوای ساختہ از بادام

ل ی

لیلی — بالفتح نام معشوقہ قیس مجنون لقب
لیالی — جمع لیل بمعنی شب
لیلۃ البدر — شب چہاردہم از ماہ

باب میم

م ا

مانزاغ — ای بگوشۂ چشم نگریست یعنی آنحضرت در شب معراج بمقام قرب
مانند — صیغۂ مضارع از ماندن
ماندشدن
مالش — بکسر لام ماندگی و کوفتگی راہ
مار پیچیدہ — کنایہ از زنجیر

مان — بمعنی رخت و اسباب خانہ
ماہ نخشب — ماہ ساختہ حکیم مقنع

م ب

مباہی — بالضم فخر کنندہ

م ث

مثال — بالکسر مانند و کالبد
مثقال — بالکسر بست قیراط
مثمن روضہ — کنایہ از ہشت بہشت

م ح

محبت — بالفتح الفت و دوستی
محاق — بالضم سہ شب آخر ماہ
محراب — بالکسر بالاخانہ و صدر مجلس و طاق مسجد
محفل شکستن — کنایہ از برخاستن
محک — بالکسر سنگ امتحان عیار زر
محمل — بالفتح و کسر میم دوم ہودج و کجاوہ

هفتم یعنی زحل | کیاست - بالکسر زیرکی خلاف حمق | کیت و ذیت - بمعنی چنان و چنین

باب کاف فارسی

گ ا

گاوزمین - مراد گاویکه زیر زمین است

گاه - بمعنی وقت وجای

گ ر

گرم - مراد تیز

گرامی - بالکسر بمعنی عزیز

گردون - چرخ و فلک و بمعنی معروف گاری

گردبالش - بالکسر تکیه و زیر سر

گ ز

گزر - بفتحتین بمعنی زردک هندی گاجر

گزند - آفت و آسیب و چشم زخم

گ س

گستاخ - بالضم بیباک و دلیر

گ ل

گل - بالکسر بمعنی طین

گلبن - بمعنی باغ و درخت گل

گلاب - گل ولای مراد از گلابه شربت ست

گلرخ - کنایه از معشوق

گلبانگ[1] - آواز بلبل

گلگونه - بمعنی سرخ و غازه

گل دوشین - کنایه از یوسف ع

گلرنگ - بمعنی سرخ و احمر

گل چهره مه - کنایه از یوسف ع

گلخن - بالضم خاکدان و روفته دان

گ ن

گنج - بالفتح دفینه

گنج بر گنج - مراد گنج بسیار

گنجینه - جای نهادن گنج

گ و

گوزن - بفتحتین گاو کوهی و دشتی

گون - بالضم رنگ و لون

گوسفند - اسم جنس شاست شامل بز و میش را

گوهر از لب افشاندن - کنایه از سخن گفتن

گوهر سنج ای زن کننده گوهر اشعار

گوش بودن - ای منتظر بودن

گور - خر دشتی

گوار - بالضم چیزیکه بذائقه خوش آید

گوهر شادی بمژگان سفتن - کنایه از گریستن و اشک ریختن بشادی

گونه - بالضم طرز و روش و رنگ

گوشواره - زیوریکه در گوش اندازند

گ ه

گهر - بمعنی اصل و نژاد

گ ی

گیرم - ای فرض کردم و قبول نمودم

گیتی نورد - ای جهان گرد

گیسو - موی دراز بافته که از هر دو جانب کشیده باشد

گیسو بریده - زن بیحیا

[1] گلبانگ آوازه مخاوت و احسان را بانگ گلبانگ بلبل بکسر گل بر آن شد و مطلق آواز شور که وقت شادی میباشد و آواز خوش و بمعنی آواز خوش هم و نغمه یکیست هم مستعمل ۱۲

باب لام

ل ا

لا احب الآفلین - دوست نمیدارم غروب شونده را

باب کاف تازی

ک ا

کام — سقفِ حلق و مقصد

کام بشکر شدن — کنایہ از شیرین شدن دہان

کاخ — قصر و کوشک و خانہ

کاخ مجازی — کنایہ از دنیا

کار — کنایہ از مخلوقات

کارگر — کنایہ از خالق

کاخ پنجم — مراد آسمان پنجم

کافوری عمامہ — کنایہ از دستار سفید

کاشانہ — بمعنی خانہ

کاف و نون — مراد لفظ کن حکم بوجود عالم

کالا — بمعنی متاع

کاشکے — بمعنی افسوس یا تمنا

کاکل — بضم کاف ثانی موی مسلسل و مرغول

کاروان — کنایہ از صاحب تجربہ و اہل فراست

کاسد — ناروان و ناسزا

کاہش — نقصان و کم کردن

ک ج

کجا — بالضم کدام و کی ہم آمدہ

ک د

کدو کدہ — بمعنی خانہ

ک ر

کرامت — نوازش

کرم — بفتحتین جوانمردی و گرانمایہ شدن

کریم — بخشندہ و جوانمرد

کرام — بالکسر بمعنی بزرگ

کریم المفارش — کہ بازنان تزویج کند

ک ش

کشاکش — کنایہ از غم و الم بسیار

ک ف

کفیل — بمعنی ضامن

کف زنان — پنجہ و کف دست زنندہ

ک ل

کلوخ — بالضم پارۂ خشت پختہ یا خام

کلاہ گوشہ شکستن — کنایہ از کج کردن کلاہ

کلیم اللہ — خطاب موسیٰ رسول علیہ السلام.

کلید — بکسرتین مفتاح و مقلاد و بندکنجی

ک م

کمر — انچہ بر میان بندند و میان بند

کمین — پنہان شدن بقصد دشمن یا آشکار

کمانچہ — بمعنی مضراب ساز

ک ن

کنون — بضمتین زمان حال

کنعان — بالفتح نام شہر یعقوب پیغمبر علیہ السلام

کنہ — بالضم باریک و پایان چیزے

ک و

کوہسار — زمین کوہہا

کوکنار — بمعنی غورہ و خشخاش

کوس — بالضم نقارہ و فرو کوفتن نقارہ

کوکو — آواز فاختہ و قمری

ک ی

کیش — بالکسر دین و مذہب و خصلت

کیوان — بالفتح ستارۂ بزرگ فلک

باب قاف

ق ا

قاف تا قاف - مراد تمام جهان

قاقم - بضم قاف ثانی قسمی پوستین پوشش ملوک

قاصر - بمعنی کوتاه

قانون - بمعنی اصل و رسم

قالب - بفتح لام کالبد

قاروره - بمعنی شیشه

ق ب

قبول - بالفتح پذیرفتن

قبه - بالضم بنای گرد برآمده

ق د

قدح خوار - شراب خوار بطور مجاز

قدم - بالکسر و فتح دال دیرینه و کهنه

قدیم - غیر مسبوق بالعدم

قدید - بالفتح بمعنی گوشتیکه که آنرا در آفتاب خشک کرده نگاهدارند

قدر - بالکسر بمعنی دیگ عام از انکه از مس بود یا سفالین

ق ز

قزح - بالضم و بفتح زای معجمه هندی دهنگ

ق ص

قصب - بفتحتین جامه رکن از کتان

قصب باف - ای بافنده قصب

ق ض

قضا - حکم کردن مراد حکم الهی

قضا جنبان - کنایه از سبب

ق ف

قفل سیم - کنایه از اندام نهانی

ق ل

قلاب - بالضم و تشدید لام کژک که قلابه گویند

قلمزن - نویسنده و مصور

ق م

قماط - بالکسر پارچه که طفل نوزاده را در آن پیچند و بالایش ریسمان بر پیچند مگر روی طفل کشاده دارند و به فارسی غندک بضم غین معجمه گویند - و بمعنی پارچه جامه که طفل نوزاده را بران بول و براز کنانند و بستن غلط است

قماش - بالضم متاع و رخت خانه

قمار - بالکسر بگرو چیزی باختن و نبرد بگرو

ق ن

قناعت - بالفتح راضی شدن باندک چیز

قنفذ - بالضم خارپشت جانوری

ق و

قوس - بالفتح کمان و نام برجی

قوس قزح ساختن - کنایه از رنگین ساختن

قوس رستم نریمان - همان قوس قزح

قوس مشکین - کنایه از ابروان

ق ی

قیام - بالکسر برخاستن

قیاس - بالکسر اندازه گرفتن

قیصر - بالفتح لقب پادشاه روم

قیر - بالکسر روغنی که شتران گرگین بالند

قیراط - بالکسر نیم دانگ که چهار جو میانه باشد

غنج — بالفتح کرشمه و ناز

غ و

غور — بالفتح زمین پست

تنگ و قعر هر چیز

غواص — بتشدید واو در آب فرو رونده

غوغا — بالفتح فریاد بسیار

غوغائیان گلبن — کنایه از بلبلان و عندلیبان

باب فا

ف ا

فام — بمعنی رنگ و لون

ف ت

فتراک — بالکسر دوالی ویژه آن بر پس دلیسار اسپ

فتوت — بضمتین جوانمردی

ف ر

فروزان — بمعنی روشن

فرهنگ — دانش و ادب و عقل و فراست

فراغ — پرداختن از کاری و تهی شدن

فرهاد — نام سنگ تراش عاشق شیرین

فر — بالفتح غوث و زیبائی و شکوه

فراش — بالکسر بستر و زن خواب

فردوس — بالکسر بمعنی بهشت

فرخنده — بمعنی خجسته و مبارک

فرسنگ — و فرسخ معرب سه کرده زمین

فرا — بالفتح بمعنی پیش و نزدیک

فراز — نزدیک و پیش مراد سخن اول

فرح — بفتحتین کشایش

فره — بکسرتین سبقت بردن و ظفر یافتن

فرجام — بالفتح آخر و نیکوئی آخر کار

فرق — راه میان موی سر هندی مانگ

ف س

فسانه — بالفتح مخفف افسانه حکایت

فسون و افسون — هندی منتر

ف غ

فغان — بالضم ناله و فریاد

فغفور — بالفتح نام پادشاه چین

ف ق

فقد — بمعنی گم کردن

ف ل

فلک — بفتحتین آسمان

فلک — بالضم بمعنی کشتی دریا

فلاخن — بفتح خای معجمه هندی گوپن

ف ن

فندق — بالکسر و بضم نیز میوه مغزدار برنگ سرخ و سیاه

ف ه

فهم — بالفتح دانستن و دریافتن

ف ی

فیروزی — ظفر و منصوری و فتح

فیروزه خرگاه — کنایه از فلک

فیروزه طارم — کنایه از آسمان و نیلا

فیروزه کاخ — کنایه از فلک

ع ق

عِقد - بالکسر گره سنگ گوهر

عُقده - بالضم گره

عِقد گوهر ساخت ای بگریست

عقیق - سنگی که داشتن آن اندوه برد

ع ل

عَلَم - بفتحتین رایت و نشان

ع م

عِماری - نشستگاهی بر پشت پیل

ع ن

عَنادِل - جمع عندلیب

هزار داستان

عنبر - بالفتح خوشبوئی معروف

عِنان تافتن - کنایه از توجه شدن

عُناب تر - کنایه از اشک سرخ

عَنقا - بالفتح سیمرغ

عَناصِر - جمع عنصر یکی از آب و خاک و آتش و باد

عُنوان - بالضم دیباچهٔ کتاب و اول چیز

عنایت - بالفتح و بالکسر قصد کردن و اهتمام داشتن بچیزی

ع و

عُود - نام سازیست که بربط گویند

عُور - بالضم برهنه

ع ه

عَهد - بمعنی پیمان و میثاق

ع ی

عِیار - بالکسر راست کردن پیمانه و ترازو

عین - بالفتح چشم

عِین - بالکسر جمع عینا بالفتح زن فراخ چشم

عین باصره - چشم بینا

عین کافور - کنایه از سینهٔ محبوب

باب غین معجمه

غ ب

غُبار - بالضم گرد برآمده

غَبغَب - گوشت بلند زیر زنخ

غ ذ

غِذا - خورش که پرورش بدان بود

غ ر

غِربال - بالکسر پرویزن

غُرفه - بالضم بالاخانه بزم خانه

غرامت - بمعنی تاوان

غَرام - بالفتح تندی پیوسته و عذاب

غُرّه - سفیدی پیشانی اسپ بزرگتر از درم

غ ز

غَزال - بالفتح آهو بره

غ ص

غُصّه - بالضم اندوه و غم

غ ض

غَضنفر - بفتحتین شیر نر

غ ل

غُلغُل - شوریدن بلبلان و پرندگان از مستی

غُلام - بالضم کودک

غ م

غَمّاز - بتشدید میم چغل خور

غَمزه - بالفتح مژه برهم زدن و حرکت چشم

غ ن

غُنچه - بجیم گل ناشگفته

ط ل

طلعت - بالفتح دیدار

ط و

طوق - گردن بند و چیز گرد

طوطی - بالضم معرب توتی جانوری سخن قابل گو

طوفان - آب زمین که همه را غرق کند

ط ی

طی - بالفتح و تشدید یا نور دیدن

طینت - بالکسر خوی و سرشت

طیلسان - بهر سه حرکت لام بمعنی چادر

باب ظای معجمه

ظ ف

ظفر - بفتحتین فتح و نصرت

ظ ل

ظلمت - بالضم و نیز بضمتین تاریکی و ظلمات بضمتین جمع آن و بضرورت شعر بسکون ثانی هم مستعمل

باب عین مهمله

ع ا

عاج - دندان فیل

عاد - قبیله هود پیغمبر علیه السلام

عارض - ابر سیاه و آفتی از بیماری

عالم - بفتح لام آفریده شده

ع ب

عبری عبرانی - لغت جهودان مراد بیان

ع ج

عجب - بفتحتین شگفت

عجب - بالضم خویشتن بینی

ع ذ

عذار - بالکسر رخساره

ع ر

عروسان بهاری - کنایه از گل و سبزه وغیره

عرصه - کشادگی میان سرای

ع ز

عزائم - جمع عزیمت افسونها

عزلت - بالضم جدا شدن از زن و گوشه گرفتن

عزیمت - آیتی که بر بیمار خوانند

ع س

عسس - شب گرد برای حراست و زدان

ع ش

عشوه - بالکسر فریب و بالضم شعله آتش

ع ص

عصابه - بالکسر سربند و نوعی از برد یمانی

ع ط

عطر - بالکسر بوی خوش و داروی خوشبو

عطر - بفتحتین خوشبو شدن عطر

عطا - بفتحتین دادن و بخشیدن

عطارد - بالضم نام ستاره فلک دوم

صدمه - بالفتح آسیب رسانیدن

ص ر

صرف - بالفتح گردانیدن

ص ف

صفحه - یک روی ورق ویک جانب

صفر - بالکسر تهی و دائره خرد اهل حساب

صف - رسته و بصف ایستادن

صفه - بالضم و تشدید فا والان دیوان خانه

ص ل

صلا - آوازیکه برای خوردن طعام کنند

صلاح - نیکی و خوبی ضد فساد

ص و

صومعه - بالفتح عبادت خانه ترسایان

صورت کشا - نقاش و مصور

ص ه

صهیل - بالفتح آواز اسپ

ص ی

صیت - بالکسر آوازه و ذکر خیر و نیکوئی

باب ضاد معجمه

ض ر

ضراعت بالفتح خواری و زاری کردن

ض م

ضمیر بالفتح اندیشه خاطر و اندرون دل و انچه در دل گذرد و نهانی و راز ضمائر جمع

باب طای مطبقه

ط ا

طاؤس خضر - کنایه از فلک

طائف - نام شهری قریب حجاز و طواف کننده

طاق بینا - کنایه از فلک

طاق کج - کنایه از آسمان

ط ر

طرح - بالفتح انداختن و دور کردن

طره - بالضم موی پیشانی و زلف

طرف - بفتحتین کرانه

طرفه - بالضم چیز خوش آینده و عجیب

طراز - بالکسر نقش و نگار و علم

طرقوا - بمعنی راه دهید و یکسو شوید که صدای چاوشان است

ط ش

طشت آوندیکه در آن دست و پا شویند

ط ع

طعمه بالضم روزی خورش و وجه کسب و یکبار چشیدن

ط غ

طغیان - بالضم از حد در گذشتن

ط ف

طفیل - بالضم و فتح دوم نام مردیکه بطفیل و معیت دیگران در ضیافت مردمان میرفت و طفیلی منسوب بدان و طفیل بمعنی طفیلی هم آید

طفاوه - بالضم واو دائره گرد اگرد آفتاب

ش ع

شعب - بالفتح شگاف و غار

شعر - بالفتح جامه ابریشمی بسیار باریک و موی

شِعار - بالکسر جامه بدن چسپیده

ش غ

شغل - بالفتح کار و مشغول شدن

شغب - در آویختن و پراگنده کردن

ش ف

شفق - سرخی هلال آسا برافق هنگام صبح و شام

ش ق

شق - شگافتن و دریدن

شقه - بالضم جامه دراز و جائیکه پیش شگافته

شقیق - بمعنی برادر

ش ک

شکر خواب - بالفتح خواب بعد صبوح

شکوه - بضمتین هیکل و مهابت و بزرگی

شکر - کنایه از دهن و لب

شکر ریز - کنایه از سخن شیرین و گریه شادی

شکن - بالکسر و فتح ثانی خم هر چیز و پیچ زلف محبوب

شکر خند - بمعنی تبسم

ش گ

شگرف - بالکسر و فتح ثانی بزرگ و زیبا و محتشم

شگفتن - بالکسر و ضم ثانی کشوده شدن غنچه

ش م

شمشاد - نام درختی منسوب به قد معشوقان و دلبران

شمه - بالفتح قدر قلیل و اندک

شمیم - بوی خوش و مطلق بوی

شمائل - بالفتح جمع شمل خو و عادت

شمل - بالفتح عادت و خوی

ش ن

شنفتن - بمعنی شنیدن

ش و

شور - بالضم طعمی معروف

شوم - بالضم ضد یمن و مبارک

شوق - بالفتح آرزومند شدن

ش ی

شیر ژیان - شیر خشم آلوده

شیرین - نام معشوقه فرهاد و خسرو

شیر - بیای معروف لبن مراد سفید

شیث - بالکسر نام پیغمبر

شیب - بالکسر مخفف نشیب

شیوه - بالکسر طرز و روش و هنر

شیون - بالکسر ناله و افغان

باب صاد مهمله

ص ا

صالح - نام پیغمبر یکه بدعا ناقه از سنگ پیدا شده

صاعقه - برقیکه از ابر بر زمین افتد

ص ب

صبح نخستین - کنایه از صبح کاذب

صبح راستین - کنایه از صبح صادق

صباحت - خوبی و حسن روئی از سپیدی رنگ

ص د

صدا - آواز کوه و گنبد و مثال آن

س و

سودا - تجارت و خرید و فروخت جنون

سود - بالضم نفع در تجارت

سواد - بالفتح سیاهی رنگ

سور - بالضم دیوار حصار

سوری - بالضم گلی شبیه بپکان

سوگوار - ماتم زده غمگین

سوسن - گلی که برگش شبیه بزبان باشد

س ه

سهی - راست و درست

سُها - بالضم ستاره بنهایت خردی

س ی

سیمین - کنایه از دندان

سیلی - بالکسر دست تیغ وار برگردن مجرمان و بی ادبان زنند

سیما - بالکسر روی و رخساره و نشانها که از کثرت سجود در پیشانی پیدا شود

سیل در خرمن افتادن - کنایه از اضطراب

سیمین سیب - کنایه از زنخدان

سیه کاسه - بخیل و ممسک

سیه کار - کنایه از گنهگار

سیمین کوی کنایه از زنخ

سیه جرده - بفتح جیم بمعنی سیاه رنگ

چه جرده بمعنی لون و رنگ ست

سیم فراری - روپیه خوراک

باب شین معجمه

ش ا

شاخ شاخ - پاره پاره و گوناگون

شانه کردن - کنایه از آراستن و همچنین شانه در آگنده شدن

شاهد - نزد فارسیان بمعنی صاحب حسن مستعمل و بمعنی خوب و خوش

شان - کار و حال و مرتبه

شاه - بمعنی کلان

شاه چان - نام ولایتی هم آمده

شاهراه - راه فراخ

شاهد غیب - حقتعالی

جل شانه و عم نواله

ش ب

شب زنده دار - ای شب بیدار که عابد و زاهد باشد

شبگیر - بمعنی صبح و آخر شب نیز مستعمل شده

شب گردی - سیر شب و گردیدن بشب

شب مردگان - کنایه از خفتگان هنگام شب

شبان - بالضم چوپانیدن در اعی

ش ح

شحنه - بالفتح حاکم و حارس و زدان

ش خ

شخص - کالبدن مردم و جز آن بدن انسان و غیره

ش د

شُد - بمعنی رفت ماضی از شدن

ش ر

شراک - بالکسر دوال نعلین

ش س

شست - صد دستین و گرفتن سوفار تیر بزه کمان

ش ش

شش در - کنایه از جهات سته

شش دانگ - مراد تمام چیز

سپند - دانهٔ سوختنی معروف
سپرداری - بمعنی نگهداری
وخدمتگاری

س ت

ستایش - بالکسر مدح وثنا گفتن
ستان - کلمه مفید معنی انبوه
وبمعنی جای
ستاره - کنایه از قطرات اشک
سان - بمعنی مانند ومثل

س ح

سحاب - بالفتح ابر
سحر - بفتحتین پیش از صبح

س خ

سخن زیرلب - کنایه از سخن آهسته
سخن پرداز - کنایه از راوی قصه

س د

سدره بالکسر بمعنی درخت کنار
سدرة المنتهی - نام درخت
کنار برآسمان هفتم

س ر

سرانجام - سامان کار و
عاقبت کار
سر میل وخواهش
سرحلقه - پیشوا وصدرنشین

سرائیدن - نغمه پردازی و
سخن گفتن
سرافیل - مخفف اسرافیل
نام فرشتهٔ حامل صور
سربرآوردن - ای ظاهر کردن
سرآمد - بمعنی غالب وتمام
سروجویبار - سرو برکنار جوی ویا
سرسبز - بمعنی تمام وکامل
سروآزاد - سرو از یک شاخ رسته
سرشت - بکسر تین طبیعت وخلقت
سروش - بضمتین فرشتهٔ غیب
سرمد - دوام وهمیشه
سردگوی - سخت گوی وطعنه زن

س ز

سزا - بمعنی لائق

س ط

سطوت - سخت گرفتن وحمله کردن

س ف

سفال - بالضم گل ناپخته و
پرکالهٔ آوند واستخوان

س ق

سقف - بمعنی بام

س ک

سکه - بالکسر وتشدید کاف

چیزیکه بدان مهر زنند

س گ

سگالیدن - اندیشیدن
وخواستن
سگان صوامع - کنایه
از زاهدان .

س ل

سلوک - راه رفتن بجانب خدا
سلطان معشوقان - کنایه
از ذات حق سبحانه وتعالی

س م

سمن بفتحتین گلی سفید
خوشبو مراد مطلق گل
سمند - بفتحتین اسپ زرد رنگ
ودم سیاه

س ن

سندان بالکسر هندی نهائی
آهنگران مراد چیز سخت
سنگ وآهن - بمعنی چقماق
سنبل - بالضم خوشه وگیاهی
شبیه بزلف محبوب
سنین - جمع سالم سنه بمعنی سال
سنجاب - جنسی از پوستین
پوشاک ملوک

زخار - دریای مالامال آب که از ساحل بگذرد

زخم درست - کنایه از موت

زخرف - بالضم چیز آراسته و آبدار

ز ر

زرمشت افشار - زریکه در خزانهٔ خسرو پرویز بود

زرق - بالفتح ریا و نفاق

زرین بیضه خور - کنایه از کلاه سر یوسف علیه السلام

زر خشک - بمعنی زر خالص

زر سارا - زر خالص سرا

زرافشان کوس - کنایه از آفتاب

ز گ

زنگارین کفن - کنایه از کفن سبز

ز ل

زلیخا - بالفتح و کسر لام نام عاشقه و منکوحه یوسف و بالضم و فتح لام نیز آمده لیکن متعارف و مشهور اول ست

زلال - بالضم آب خوش

ز م

زمرد - بالضم سنگ سبز بیش بها که مار بدیدنش کور شود

ز ن

زنگا - گون کاخ زر اندود و کنایه از دنیا

زنده شدن - کنایه از بخود آمدن

زنگ - بمعنی زنگبار

زنهار و زنهار - بمعنی حذر و تاکید

ز و

زور - بالضم دروغ

زورق - بالفتح کشتی خرد

ز ه

زهره - بالضم نام ستاره بر فلک سوم که ناهید گویند

زهد - بالضم ناخواهانی خلاف رغبت

زهاد - بالضم جمع زاهد تارک الدنیا

زه - بالکسر کلمهٔ تحسین و آفرین

ز ی

زیر - بالکسر آواز باریک ضد بم

باب سین مهمله

س ا

ساز - ساختگی کار و رونق

سالار - سرلشکر و کارفرما

ساعت - کشادگی و فضای خانه

ساده - خالی و فارغ و بی نقش

ساغر - پیاله شراب

سایه افگندن - کنایه از توجه نمودن

ساق عروس - نوعی از شیرینی

س ب

سبکروح - ظریف مراد خوش گفتار

سبکرو - شتاب رو

سبوح - بالضم بسیار پاک مراد فرشته

سبکدستی - شتابی و تیزروی

سبزه - مراد خط ریش

سبزه خیان - کنایه از فرشتگان

سبک - شتاب

سبک سیر - تیزرو

سبیل - راه و بمعنی جاری

سبز پوش - کنایه از ملائکه و رجال الغیب

سبحه - بالضم مهرهٔ تسبیح که عدد تسبیح بدان گیرند

سبو - بالفتح و بضم ثانی آوند گلی کلان

س پ

سپاس - بالکسر شکر نعمت

سپردن راه - طی کردن راه

هفتصد گز که حکما بران نشسته
طلوع و غروب ستارگان بینند

ر ض

رضوان - بالکسر خازن بهشت

ر ع

رعنا - مراد زن خویشتن آرا

ر ف

رفیق - همراه در سفر
رفرف - بفتح هر دو رای مهمله نام مقام اسرافیل و جامه ها که ازان بساط و فرش سازند و نام تختی که بشب معراج رسول بران سوار شدند
رفتن - بالضم صاف کردن بجاروب

ر ق

رقص - بالفتح پای کوب و سر

ر م

رمه - بفتحتین گله اسپان و گوسپندان

ر ن

رنجه - بمعنی آزرده
رند - بالکسر بیباک و محیل

ر و

روضه - بمعنی مرغزار
روضهٔ جاوید - کنایه از بهشت یا ذات حق
روز در محنت گذار - کنایه از مسافر
روی آوردن - متوجه شدن
روح اعظم - کنایه از جبرئیل
روپوش هم بمعنی برقع آمده
روسیاه - روز یاس و ناامید
روزگار - دنیا و مدت
روا - بمعنی روان
رواج - بالفتح روائی

روشن کتاب - کنایه از قرآن مجید
روی - بالضم وجه و بمعنی سفید
رود - جوی آب

ر ه

رهائی - خلاصی و نجات و رستگاری

ر ی

ریحان - بالفتح برگ کشت و سبزه و شاه سپرغم که نازبو باشد و هر گیاه که خوشبو دارد و بمعنی گلهای که سوای گل سرخ باشد و نام خطی
ریاحین - بالفتح و ثالث بکسر حای حطی جمع ریحان که ذکرش بالا مرقوم گردیده بمعنی همه گلها

باب زای معجمه

ز ا

زاد - بمعنی توشه
زاغ شب - کنایه از موی سر یوسف علیه السلام
زال - زن پیر فرتوت

ز ب

زبانه - بالفتح شعله
زباد - بالضم عرق خوشبودار از خصیه گربهٔ صحرائی
زبرجد - سنگی سبز رنگ بیش بها

ز ح

زحل - بالضم و فتح ثانی نام ستاره بر فلک هفتم

ز خ

زخر - بالفتح پر شدن دریا از آب

دیده بر دوختن - کنایه از اغماض کردن
دینار - بالکسر وزن یک مثقال
دیهیم - بالفتح تاج مخصوص شهان

دیو - بمعنی فریب کنایه از ابلیس
دیدار - بمعنی روے و دیدن روے

دیر کهن - بالفتح مراد دنیا
دینه - بالکسر دیای معروف و نون بمعنی دیروز که روز گذشته باشد

باب ذال معجمه

ذ ر

ذره - بالفتح و تشدید رای مهمله مورچه خرد و آنچه در نور آفتاب از روزن برآید

ذ ف

ذفر - بفتحتین بوی خوش تیز و بمعنی بوی ناخوش تیز
ذفیف بمعنی زود و سبک

ذ ق

ذقن - بفتحتین زنخدان و بکسر ذال نیز آمده جمع آن اذقان

باب رای مهمله

ر ا

راد - بمعنی سخی و بهادر
رام - ضد وحشی
راست - صادق و درست
راحله - ستور بارکش
راه عدم کوب شدن کنایه از مردن

ر ب

رباب - نام سازی معروف

ر ح

رحلت - بالکسر کوچ کردن

ر خ

رخت پوشیدنی اسباب خانه
رخت بردن بمعنی سفر کردن
رخت بستن - کنایه از سفر کردن
رخشان - تابان و روشن
رخش - بالفتح نام اسپ رستم و مطلق اسپ تیز

ر د

ردای دلبری - کنایه از لباس محبوبی
رداپوش - کنایه از زاهد و درویش

ر س

رستخیز و رستاخیز - بمعنی قیامت
رسمی گاو - گاویکه در کشتکار بکار آید
رسم - بالفتح نشان و آئین
رسن باز - بازیگر هندی نٹ
رسن آفتاب - کنایه از خطوط شعاعی آن

ر ش

رشح - بالفتح تراویدن

ر ص

رصد - بفتحتین چبوتره بالفاع

دِرع - بالکسر زره
دِرَم - بالکسر و فتح ثانی مُهرهٔ زر و نقره و مس
دریای معانی - مراد گنجے
دُرِّ زیر عشق
دَرَج - بالفتح کاغذ نوشته و نوروزنامه
دُرج عقیق - کنایه از دهان
دُرّ - بالضم مروارید و کنایه از دندان
دُرّ افشان - مراد کلام فصیح
دَرَه - راه باریک میان کوه
دُرُست - بضمتین مُهرهٔ زر خالص
دَرکشا - بمعنی کلید و مفتاح

د س

دستور - بالفتح طرز و روش و رخصت
دَستان - مکر و حیله و نغمه و سرود
دست - قدرت و قوت و ظفر
دَستیار - مددگار
دَسته - بالفتح گلها و ریاحین یکجا بسته
دست دادن - میسر شدن
دست رنج - مرکب بمعنی حرفه و پیشه
دستینه - دست برنجن زیورے

د غ

دَغَل - بفتحتین مکر و حیله و ناراستی و ناسره

د ف

دَفینه - بالفتح انچه در خاک پنهان کنند

د گ

دگر - معروف و بمعنی بار و من بعد آمده

د ل

دلدادگان - ای عاشقان
دلآرا - آرایندهٔ دل ای خوب
دِلال - بالکسر ناز و کرشمه
دِلستان - معشوق و محبوب

د م

دم - بمعنی زمان و نفس
دم زدن - کنایه از سخن گفتن
دَمار - بالفتح بمعنی هلاک
دم سرد - بمعنی آه ناامید
دمساز - بمعنی موافق
دُم طاؤس - بالضم کنایه از آسمان و فلک
دمادم - بمعنے پے در پے
دَم صور - کنایه از روز قیامت

د ن

دُنبه - گوشت پارهٔ چربی نزدیک دم تیش ولاتی

د و

دونان - بالضم مردم حقیر و خسیس
دَور - بالفتح زمانه و گردش گشتن
دولت - گردش زمانه به نیکی
دونون سرنگون و مشک سوده کنایه از دو ابروی سیاه
دو صاد - کنایه از دو چشم
دوش - بالضم شب گذشته
دو مست آهو - کنایه از دو چشم
دوشیز - دختر مرد نارسیده

د ه

دِهلیز - بالکسر چوب پائین دروازه
دِهقان - بالکسر و الضم کشاورز
ده هلال - کنایه از سر ناخنهای مدور

د ی

دَیر مُسدّس - کنایه از جهان و دنیا
دیباچه - بجیم تازی روی و رخساره و صفحهٔ روی کتاب

خرمهره - مهره کم از هندی کوڑی و سنگ

خروش - بواو مجهول فریاد بے گریه و باگریه

خروشیدن - فریاد کردن بآواز

خرد - بالکسر اول عقل و لب

خرمن تنگ - کنایه از سر

خروس صبح گاه - کنایه از آفتاب

خ س

خسته جان - مفلس و بی برگ

خ ش

خشونت - بمعنی درشتی

خ ل

خلخال - زیوری هندی گجری

خلد - بالضم همیشگی و بهشت

خلق - بالفتح صورت و پیدائش

خلق - بالضم خوی و عادت و مروت

خلعت - بالکسر جامه که برای اعزاز پوشانند

خلیل الله - لقب حضرت ابراهیم علیه السلام

خلوت - بالفتح خالی و تنهائی بحث

خ م

خمخانه - بالضم شرابخانه

خمخانه شیرین فسانه - مراد از دنیا

خم در خم بمعنی پیچ در پیچ

خ ن

خنجر بالفتح کارد بزرگ که دشنه باشد

خنک - بالکسر چیز سفید و خصوصاً

خ و

خوبروئی - ای معشوقی

خوابناکان - کنایه از چشمان

خور - بالضم آفتاب

خ ی

خیره - بالکسر بمعنی شوخ و بیحیا

خیزران - بمعنی درخت بید

خیال - بالفتح پندار و صورتیکه در خواب یا بیداری دیده شود

خیل - بالفتح سواران و گله اسپان و اصحاب و گروه

خیمه - بالفتح خانه از کرباس یا پلاس

باب دال مهمله

دا

دائره - بمعنی گردنده

دانه رست - ای ذکر و یاد نیست

داشتن پشت خود را بر قلم - کنایه از عدم نوشتن

داستان - حکایت گذشتگان

دامن چیدن - کنایه از اجتناب کردن

دامن کشیدن - کنایه از اعراض کردن

دامان مشبع - دامن مقابل گردن

دام و دد - مرکب بمعنی حشرات الارض

دانگ - شش یک درهم و دینار

دب

دبیر - بمعنی منشی و نویسنده

در

درج - بالضم صندوقچه و طبله که پیرایه جواهر در آن نهند

درد آزما - مریض و بیمار

درک - بالفتح دریافتن

ح ز

حزین - بمعنی اندوهگین

ح س و ش

حسد - بفتحتین بدخواستن

حشم - بفتحتین خدمتگاران و چاکران

ح ض

حضیض - پستی زمین و دامن کوه

ح ق

حقه - بالضم ظرف داشتن مروارید

حقیقت - بمعنی اصل شی

ح ک

حک - سودن و خلیدن چیزی در دل

حک شدن - کنایه از محو شدن و ناپدید گشتن

حکم - بالضم بمعنی اثر حاکم

ح ل

حل - بمعنی کشادن گره

حلقه - دائرهٔ مجوف و مجلس بدور نشسته

حلقه میم - کنایه از دهان

حلوا - بالفتح پالوده

حلوی - بالضم بالف مقصوره بمعنی شیرین

حلم - بالکسر بردباری و آهستگی

حله - بالضم و تشدید لام ازار و ردا

حلی - بالضم بمعنی زیور

ح م

حمائل بالفتح مراد تعویذ

ح و

حوادث - بمعنی سختیها جمع حادث

حور - زنان سخت سفید و سیاه چشم جمع حوراء

حوالی - پیرامونها

ح ی

حیل - نام دختر خال یعقوب یا دریوسف

حیله - بالکسر مکر و خدعه و چاره

حی - بتشدید یا قبیله و بمعنی اندام

باب خای معجمه

خ ا

خارا - سنگ سخت

خاک - مراد خاک مزار شریف صلی الله علیه وسلم

خاک بازی - کنایه از لهو و لعب

خاشاک - ریزهٔ خس با خاک هم آمیخته

خاک مرکب - کنایه از مخلوقات

خاکی

خاک بسیط - کنایه از زمین

خام - بمعنی خالص

خامه - بمعنی قلم

خان - بمعنی خانه

خ ت

ختن - نام ولایتی مشک خیز

خ د

خداوند - کنایه از پادشاه

خدیعت - مکر و فریب

خ ر

خراب - ویرانه و مست

خراج - حاصل ملک که شاه ستاند

خرام - بالکسر رفتار با ناز

خرافات - بالضم سخنان پریشان و افسانه

خرگاه - بالفتح خیمهٔ پادشاهان

خرمن - بالکسر خوشهای غله

جهاز - بالفتح والکسر رخت عروس و مسافر و مرده

ج ی

جیب - بالفتح سوراخ جامه

که سر را از انجا بدر کنند

جیفه - بالکسر حیوان مردار بوگرفته

باب جیم فارسی

چ ا

چاپلوسی - بضم لام مردم فریبی بسخنان چرب

چاشنی - بمعنی مزه و طعم

چاه - بمعنی پیر تازی زبان

چاوش - بمعنی نقیب

چ ر

چرخ - آسمان و فلک

چرخ اطلس - کنایه از عرش مجید

چرخ دولابی - کنایه از آسمان

چرا - بالکسر بمعنی چه و بالفتح بمعنی چریدن و چریده

چرک - بالکسر ریم اندام

چ س

چست - جلد و چالاک

چ ش

چشم زخم - بمعنی بد نظر

چشمه نوش - کنایه از دهان محبوب

چشم بندان - کنایه از شاعران

چ غ

چغد - بالضم نام پرنده منحوس هندی اُلو

چ ن

چنگ - پنجه دست مردم و نام سازی

چنگل - پنجه درندگان

چنار - بالکسر و بفتح و حتی بالمد که برگش را به پنجه تشبیه دهند

چند - بمعنی چند مدت

چ و

چون و چند - ای کیفیت و کمیت

چون و چرا - کنایه از سوال و پرسش

باب حای حطی

ح ا

حارس - بمعنی پاسبان نگهبان

حاش لله - پاکیست مر خدا را

ح ب

حباب - بالفتح قبه آب و آبله

ح ج

حجله - بفتحتین موضعیکه برای عروس آرایند و نزد فارسیان بتخفیف ثانی مستعمل

ح د

حد - بتشدید دال نهایت چیزی

حدوث - بضمتین نو پیدا شدن چیزی

حُدی - بالضم و فتح دال راندن شتر بر آواز سرود

ح ر

حرز - بالکسر بمعنی تعویذ

حریف - یار و همکار مراد از شاعر -

حریم - گرداگرد خانه و چاه

حریم البیت والبیر - گرداگرد خانه و چاه

ت ی

تیره - بالکسر و بمعنی تاریک

تیغ - بالکسر شمشیر و روشنائی ماه

تیمار - بالکسر غم و اندیشه و علاج بیمار

باب تای مثلثه

ث ب

ثبات - بالفتح و ثبوت بالضم برجای بودن و قرار گرفتن

ث ر

ثریا - بالضم و فتح رای مهمله نام شش ستاره معقد مراد دندان

ث و

ثور - بالفتح گاو و نام برجی

ثوابت - ستارگان غیر سیار

باب جیم تازی

ج ا

جام - بمعنی پیاله مراد از جام عشق

جان فرسا - کاهیده جان

جاه - قدر و منزلت

جاوید - همیشه و دائم

ج ب

جبین - بمعنی پیشانی

ج ث

جثمان و جثه - بالضم شخص و پیکر و تن

ج د

جد - بالکسر کوشیدن در کار

جدول - بالفتح جوی خرد و بمعنی معروف مجاز

جدی - بزغاله

ج ذ

جذب - بمعنی کشیدن

ج ر

جرس - بالفتحتین بمعنی زنگ

ج س

جسمان - تن و جسد

ج ش

جشن - بالفتح مجلس شادی

ج ع

جعد - بالفتح موی مرغول

ج ل

جلاجل - زنگله ها که در گردن شتر آویزند

جلباب - بالکسر چادر

جلباب سمن - کنایه از چادر سپید

جلوه - بالکسر و بالفتح تجلیات حسن و خوبی

ج م

جماد - بالفتح هر چیز که جان ندارد

جمال - بمعنی خوبی

ج ن

جنب - بالفتح بمعنی پهلو

جنبش - بالضم حاصل مصدر از جنبیدن

جودی - بالضم نام کوهی قرارگاه کشتی طوفان نوح

جوئبار - گذر آب بسیار و کنار جو

جولان - دوانیدن اسپ و تگ و تاز

ج ه

جهد - بالضم و الفتح توانائی و کوشش

ت ب

تبخاله - بالفتح آبله که بر لب دمد
تباشیر صبح - مراد سفیدی صبح

ت ت

تتق - بضمتین پرده

ت ج

تجمل - بمعنی خوبی نمودن

ت خ

تخلیط - آمیختن و آمیخته شدن و فساد انگیختن در کاری

ت د

تدرو - بمعنی کبک
تدریس - درس گفتن
تدبیر - صلاح اندیشیدن

ت ذ

تذویر - بیاراستن دروغ و نیک گردانیدن چیزیکه نباشد

ت ر

ترانه - بالفتح نغمه و مراد مخرج
ترحم - امر از باب تفعل بمعنی رحم کن
ترتیب - بمعنی مرتبه بمرتبه آوردن

ت س

تسبیح - سبحان الله گفتن
تسکین - آرام و ساکن کردن
تسخیر - فرمانبردار کردن

ت ش

تشکیک - در شک انداختن
تشکیل - شکل کشیدن

ت ض

تضرع - زاری کردن

ت ع

تعریف - شناسا کردن و آگاه نمودن و اسم نکره را معرفه کردن
تعویذ - پناه گرفتن

ت ف

تفریط - تقصیر کردن و فراموش کردن و ضائع کردن
تفسیدن - بمعنی گرم کردن
تف - بالفتح بخار و گرمی

ت ق

تقصیر - کوتاهی کردن
تقویم - کاغذ زائچه طالع

ت ک

تکاپو - دویدن و جستجو

ت ل

تلخ حرف - کنایه از ناشکر
تلبیس - عیب فروختنی بر خریدار پوشانیدن و بحیله کاری کردن و آشفته کردن
تلبیس خانه - مراد از دنیا
تلخ کام - کنایه از عاشق
تلهف - افسوس و دریغ خوردن

ت م

تمییز - بدو یای مثناة تحتیه جدا کردن
تملق - بمعنی چاپلوسی و دوستی و ترقی کردن

ت ن

تن روشدن - کنایه از یکسو شدن
تن - مراد از آلایش نفسانی و کدورت بشری
تنگ - بالفتح ضد فراخ
تند - بالضم جنبان و جهنده و غضوب و خشمناک

ت و

توهم - گمان بردن

ت ه

تهلیل - لا اله الا الله گفتن
تهمت - بالضم گمان و گمان بردن

باب بای فارسی

پ ا

پاد - بمعنی نگهبان و حارس
پاسخ - بضم سین مهمله بمعنی جواب
پای افشردن - کنایه از ثبات ورزیدن
پای در داون کشیدن - عبارت از کرشمه کردن و پوشیده شدن و ناپیدا گشتن
پایمال - مالیده پای
پایه - بمعنی گذر و مرتبه و زینه
پایان - بمعنی آخر و تمامی

پ د

پدرود - بالکسر و بالفتح وداع و ترک

پ ر

پرافشانی - کنایه از ترک علایق دنیوی
پر - بمعنی بسیار
پرکار - بالضم گاهی بمعنی دانا و عیار آید
پرتو - بمعنی روشنائی
پرستار - بمعنی کنیزک
پرش - بالفتح و کسر رای مهمله بمعنی پریدن
پرطوطی - کنایه از آسمان ساده
پرویز - نام پسر هرمز بن نوشیروان
پروین - چند ستاره ریزه قریب یکدیگر که ثریا گویند
پرواز برداشتن شب - کنایه از رفتن شب
پروا - بمعنی فراغت و بمعنی التفات
پری - بمعنی دیو
پرنیان - حریر منقش
پرهیز - نگهداشت از مضرت

پ س

پس کار بنشستن - ترک مقصود خود کردن و از کار دگذشتن
پسته دهان - کنایه از دهان محبوب و معشوق

پ ش

پشت شکستن - کنایه از هلاک شدن

پ ل

پلنگ - بالفتحتین جانور دشتی دشمن شیر

پ ن

پنجه ماه - کنایه از یوسف علیه السلام
پند - اندرز و نصیحت

پ ی

پیچا - بمعنی پیچیدن
پیدا - بمعنی ظاهر و آشکار
پی - بمعنی بهر و برای و نشان قدم
پیرامن - بالکسر و بای مجهول گرداگرد
پیش دست - سابق و صدر نشین
پیکر - بالفتح صورت
پیک ملک سرمد - کنایه از جبرئیل علیه السلام

باب تای ثناة فوقانی

ت ا

تارک - بمعنی میانه سر و تارک سر
تافتن - بمعنی پرتو انداختن
تاریخ - وقت چیزی پدید کردن
تاسف - دریغ خوردن
تاید - بمعنی قوت دادن

ب خ

بخت - بمعنی بهره و نصیب

بخردان - خردمندان و هوشیاران

بخش - بمعنی حصه و نصیب

ب د

بداندیش - بمعنی دشمن

بدره - بالفتح همیان ده هزار درم

بدیع - بمعنی کامل در هر چیز

ب ذ

بذل - بالفتح بمعنی دادن

ب ر

بر - بالفتح سینه و کنار و پستان زن جوان

برج آبی - مراد دریای و دنبل

برخوردار - آنکه مظفر برجا جات باشد

بُرد - بالضم جامهٔ مخطط

بُردیمانی - مراد کفن رسول مقبول

بَریق - درخش و تابان

ب ز

بزم فخام - کنایه از دنیا

ب س

بستان - معرب بوستان

بستان سرای پُر نظاره - کنایه از دنیا

بسیج - بمعنی ساختگی و قصد و اراده

ب ط

بطاعت گیر - ای مواخذه کننده بطاعت ریائی

ب ل

بل - بمعنی بلکه گاه برای ترقی آید و گاه برای اضراب مستعمل شود

بلاغت - بالغ شدن و در اصطلاح ایراد کلام بمقتضای حال

ب ن

بنات النعش - هفت ستاره در شمال و جنوب چهار را نعش و سه را بنات گویند

بنامیزد - بمعنی بنام خدا و کلمه ایست که در هنگام تعجب و تیمناً برای دفع چشم زخم استعمال کنند و بمقام قسم هم آرند

بُناگوش - بالضم شقیقه قریب رخسار

بند - بمعنی قید و غم و غصه آمده

ب و

بوم - بمعنی زمین نارانده

بوی - بمعنی امید و محبت و طمع

ب ه

بهانه - عذر بیجا و ناپسندیده

بهروزی - بهبود و خوش عیشی

بهرام - نام ستارهٔ بر فلک پنجم خونریز فلک

بهره - بمعنی حظ و نصیب

ب ی

بیاض - بمعنی سفیدی

بیان - سخن روشن و واضح گفتن

بی جفتی - کنایه از بی شوهری

بید - بالکسر بیای مجهول نام درخت

بی دل - کنایه از عاشق

بی دست و پا - کنایه از سراسیمه

بی سر و بُن - کنایه از دنیا و بی نهایت

بیش - بالکسر زیاده و افزون

بیع - بالفتح خرید و فروخت

بی قیل - بی شک و بی گفتگو

بیهوده - بالکسر ناحق و باطل و پندار

اک

اِکسون - بالکسر و الفتح جامهٔ سیاه در خور کسوت سلاطین

ال

الماس - بالفتح جوهری سفید شفاف سخت قیمتی

اِله - بالکسر معبود

ام

امتی گوی - ای امتی گویان یعنی گروه من که حدیث نبی آخر الزمان باشد

امرد - بی ریش و ساده رخ

امین - امانت دار و اعتماد کرده شده

ان

انبار - بالفتح مملو و پر

انجم - بضم جیم ستارگان

انجمن - بضم جیم مجلس و مجمع

انسان - بالکسر مردمان

انسان عین - بمعنی مردمک چشم

انفس - بضم فا جمع نفس بمعنی جان و روح

انگشت بدندان گرفتن - کنایه از تحیر

انیس - دوست و همدم و غمگسار

او

اوج - بالفتح بلندی هوا

اوقلیدس - بالضم باداو نام مردی واضع کتاب و بغیر واو نام حکیمی مصنف مجسطی

اوصیا - بالفتح جمع وصی

اه

اهتمام - بمعنی غمخواری کردن

ای

ایام - بالفتح جمع یوم بمعنی روز

این دیر - اشاره بعالم شهود

اینک مصغر این اشاره بقریب

این مصر - اشاره به دنیا

این کاخ - کنایه از دنیا و جهان

این ویرانه - کنایه از عالم فانی

ایوان - بالفتح صفهٔ بزرگ و خانهٔ پیش کشاده و بلند و مرتفع

ایوان زحل - کنایه از فلک هفتم

ایالت - بالکسر سیاست و نگاهداشتن

باب بای موحده

ب ا

باج - بمعنی خراج

بادام سیه - کنایه از چشم

باد بدست - کار بی حاصل

باد در کف - مراد از بی حاصل

باد در مشت - کنایه از تهی دست و کار بی حاصل

باده - بمعنی شراب مراد مضمون

باز - بمعنی کشاده

بازغه - نام دختری زیبا در ملک مصر

باغ خلد - باغ بهشت

بال - بازوی مردم و شهپر مرغ و بمعنی دل و حال و خوشدلی

بال فشاندن - پرواز کردن

بالا - بمعنی قد و بلش

بالین - آنچه زیر سر نهند هنگام غلطیدن

بام - بمعنی سقف و مخفف بامداد

بانو - بضم نون خاتون خانه

ب ت

بتان - بالضم مراد معشوقان

اج

اجازت - بالکسر بریدن مسافت وپس افگندن جای برفتن ازوے ودستوری ورخصت دادن

اح

احترام - بمعنی حرمت داشتن

او

اوبار - بالکسر پشت دادن و برگشتن بخت

ادراک - دریافتن ورسیدن بچیزے

ادریس - بالکسر نام وی خنوخ یا اخنوخ پیغمبرے بوده

اودیم - بالفتح پوست خوشبو وبلغار نیز گویند -

اودیم طائف - قسمی از اودیم مقام طائف

اذ

اذفر - بالکسر بوی تیز خوش و ناخوش ومشک تیز بوی.

ار

ارجمند - بالفتح صاحب قدر ومنزلت

ازرق - بمعنی کبود

ازرق طیلسان - کنایه از ستارگان که چادر کبود فلک بردوش دارند

ارغوان - بالفتح نام گلی سرخ وگیاه سرخ رنگ

ارم - بالکسر وفتح رای مهمله بهشت شداد عاد

از

از پا افتادن - بیهوش شدن

از چشم گهر باریدن - مراد از گریه کردن

از لب گهر باریدن - کنایه از سخنان فصیح ولطیف گفتن -

ازین محراب - اشاره بدنیا -

اژ

اژدها - بالفتح مار بزرگ و کنایه از عزیز مصر

اس

استاد کهن سال - کنایه از مرغ

استقامت - راست ایستادن

استمداد - مدد وحمایت خواستن

اسحاق - نام پیغمبر

اسرائیل - بالکسر نام یعقوب پیغمبر واین لفظ سریانی است معنی آن برگزیده خدا

اش

اشک ارغوان - کنایه از اشک سرخ

اشهب - اسپ سبزه رنگ

اص

اصطفا - برگزیدن -

اصلاب - بالفتح جمع صلب استخوان پشت

اصلاح - بصلاح آوردن وآشتی کردن وبمعنی نیکو کردن خلاف فساد

اط

اطلس - جامه ابریشمی بی نقش

اع

اغیار بالفتح دشمنان و محافظان محبوب ونیز غیر یار

اف

افراشتن - بمعنی بلند ساختن

افراط - بالکسر از حد گذشتن وگذرانیدن

افق - بضمتین بمعنی کرانه و گرداگرد عالم

اق

اقتباس - علم آموختن از کسی وآتش فراگرفتن وفائده گرفتن وتور چیدن

اقلیم - بالکسر هفتم حصه زمین

باب الف ممدوده

آب

آب - بالمد بمعنی رواج و رونق و طرز و کنایه از روی روشن

آب بر آتش زدن کنایه از نرمی کردن

آبروی - تری و تازگی و روشنائی چهره و جاه و عزت

آب بقا و آب خضر آب حیات و کنایه از سخن

آت

آتش - بفتح و کسر تای مثناة فوقانی معروف و کنایه از دوزخ و غضب الهی

آج

آخر - بضم خای معجمه جای علف خوردن اسپان مخفف آخور و بمعنی استخوان زیر گردن و بالای سینه انسان هندی هنسلی

آش

آشفته - بمعنی بهم برآمده از پریشانی و تشویش

آشیان و آشیانه - خانهٔ مرغان که دران بیضه نهند و بمعنی سقف خانهٔ مردم

آشوب - شور و فتنه و غوغا

آغ

آغشته - بفتح غین معجمه آلوده و تر کرده و آمیخته

آف

آفاق - جمع افق بضمتین کنارهٔ آسمان که در میدان صحرای وسیع بر زمین پیوسته از دور مشاهده میشود مراد اجسام

آل

آل - بمعنی رنگ سرخ در فارسی و نوعی از شراب

آلایش - آلودگی -

آم

آمرزگار - بخشنده و عفو کننده

آن

آن تنگی - اشاره بجان کندن یا گور

آن چراغ اهل بینش - کنایه از ذات حضرت

آن مه - اشاره بسخنهای باریک

آن آشیان اشاره بآشیان ازل

آو

آواره - پراگنده و پریشان و گم و نابود و خراب و ستم

آه

آهنگ - قصد و موزونی آواز ساز و بمعنی طرز و روش

آی

آیا - تمنا و شاید و افسوس -

آیتین - رسم و طریق -

آیینه - معروف مراد از دل -

باب الف مقصوره

اب

ابریشمینه انچه از ابریشم ساخته باشند

ابریق بالکسر آوند چرمین لوله دار

ابله طرازی زینتی برای ابله فریبی

ابن آدی بمعنی شغال

ابرهه نام نائب پادشاه حبشه

بسم الله الرحمن الرحیم

محمدت سگالی گلشن آرای عزیزی که بوستان صرجهان را آبیاری قدرتش بشگوفه بندی نهالان حسن یوسفی و عشق زلیخائی شگفته و ریان ساخته و نعت کدورباغستان رسالت اتم حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم که میرآبی بدانش اشجار کج بنیان ضلالت را بتاثیر فیض رسانی خویش همروش سرو بوستان افراخته اما بعد بنده کلیته آلوده دامن نامبدار کوچه علم و فن سید ابن حسن مودودی که دیرینه خدمتی مطبع عالی حدقه دیده فتوت چشم چراغ کاشانه مروت پیکر دانش سراپا بینش منتظم کارهای سترگ صدر نشین چار بالش نظام امور بزرگ قدردان علم و اهل علم دوست نواز با دیگران بمدارا و مساز عالی حوصله بلند اراده باتفاق آرای جمهور جناب معلی القاب منشی نولکشور دام اقباله ست بخدمت دانشوران نصفت کوش و خرد پروران حق نیوش التماس میدارم که هرچند این بیچاره از کم مایگی علم صلاحیت آن ندارم که بتالیفی مبادرت نمایم و متعهد نظم و نسقش شوم لیکن محض بفیض صحبت صاحبان علم مستعینا بالله بتدوین فرهنگ زلیخای جامی همت برگماشتم و هنگام فرصت همروزه بحال تعلق کار مطبع بتالیفش پرداختم و حق تالیف هم حق مطبع عالیست

سبب تالیف اینکه

هرگاه هر همه کارخانجات متعلقه این مطبع نامی سیما کتب خانه عظمت و شانی دارد و قابل ملاحظه نظارگیان علم دوست بدین نظر اکثری از صاحبان عالیشان و روسای نامدار و تعلقداران ذی اقتدار هنگام رونق افروزی لکهنو برای ملاحظه تشریف می آرند چنانچه روزی جناب معلی القاب بانی مبانی ترویج علوم و فنون نیرور علم گستر جناب آر ٹی - ایچ کیفتهم صاحب بهادر ایم - اے - ڈائرکٹر آف پبلک انسٹرکشن ممالک مغربی و شمالی و اودهه دام اقباله برای ملاحظه کتب خانه در مطبع تشریف آوردند اتفاقا در آنوقت فرهنگ سکندرنامه بوستان که هم از تالیفات این همچیز ست بملاحظه در آمد فرمودند که هنوز فرهنگ زلیخا چاپ نشده همین که این حرف بگوش خوردم سمعا و طاعة بر زبان آوردم و بتالیف آن صرف همت نمودم - الحق که از همچو فرهنگهای کتب درسیه برای تدریس حصول فوائد موفور ست و قلیل الحجم و کثیر النفع شد نشر نور علی نور چون بتائید ایزدی باختتام رسانیدم برای منظوری بحضور خداوند نعمت ممدوح الشان گذرانیدم بحمد الله که آرزویم برآمد و این بضاعت مزجات بتشریف پذیرائی خداوند اعزاز یافت از درگاه خدای بر تمنائی میدارم که سعیم را بجائی رساند که مقبول و پسندیده اهل عالم گردد و بانی و مقوم این مطبع نامی را به ترقی و تضاعف اقبال روز افزون با انجاح مقاصد دلی فائز گرداناد بمنه و کرمه و ما توفیقی الا بالله المستعان و به الاستعانة و علیه التکلان ✤

Farhang Sahia

بعون خالقی که انسان را ناطق بلیغ و زبان فصیح مخلوق فرموده

خوشتر رساله تحلیل البها کثیر النفع در شرح حل لغات و مصطلحات و استعارات کلام ملا عبد الرحمن عالم نامی مسمی به

فرهنگ صحیحه

مبسوط

لغتنامهٔ عالمی

از تدوین و تالیف کلکتره همچیر آلوده دامن سید ابن حسن مودودی دیرینه خدمتی مطبع عالی

در مطبع نامی منشی نولکشور مزین مطبوع بین الجهان باشد

Farhang-i-Zulaikhā-i-Jāmī.

49 D 141

~~49 D 35~~

Indian Institute, Oxford.

The Lucknow Sparks Library.

Presented

by

Munshi Newul Kishore.